

## بخش هفتم مشهد مقدس

منزل سرکنسول به اندازه یک قصر بود و در میان باغی قرار داشت. باغبان‌های حرفه‌ای از گل‌ها و درختان آن مراقبت می‌کردند. راهرو بزرگی با ستون‌های سفیدکاری شده در وسط ساختمان بود. دو ردیف پلکان که با گل‌هایی آراسته شده بود به طبقه دوم می‌رفت. راهرو به تالاری باز می‌شد که به شکل زیبایی میلمان شده بود. اصلاً باور نمی‌شد که در وسط کویر باشیم. کف تالار با فرش‌های کردی و مروی مفروش بود. پرده‌های گران‌قیمت، پنجره‌ها و درب‌ها را زیباتر می‌کرد. روکش میل‌ها از جنس حریر چینی بود. شمعدان‌های چند شاخه‌ای که به روی میز قرار داشت از جنس برنز و از صنایع‌دستی قدیم ایران بود. زینت‌آلاتی به روی میز دیده می‌شد که به طاووس و فیل شباهت داشت. دور میزی که روکشی از ماهوت داشت صندلی‌هایی چیده شده بود. آلبوم‌های عکس و چراغ‌های نفتی قیمتی به روی میزی با رومیزی اعلای ایرانی، قرار داشت. به روی قالی‌ها، پوست ببرهای مازندران با سر کامل و چشم‌های براق انداخته شده بود. در گوشه‌ای از تالار پیانوئی به چشم می‌خورد. مسلماً حمل آن از جاده‌های باریک و بالای کوه‌ها با مشکلاتی همراه بوده است. من این مکان سلطنتی را با اطراق‌های ساده شب‌های پیش خود مقایسه می‌کردم اما امشب در این قصر رؤیائی می‌خوابیدم.

خدمه وسایل مرا به اطاقی که در اختیار من قرار داده شده بود، حمل کردند. نامه‌های من که از سوئد رسیده بود، به روی میزی در اطاق من قرار داشت. آنگاه استحمام کرده، ساعت ۸ برای صرف شام در سالن غذاخوری به سایر میهمانان پیوستم. سرکنسول به جز من میهمانان دیگری هم داشت. همان روز ۴ جهانگرد فرانسوی از خانواده‌های سرشناس، از عشق‌آباد وارد شده بودند. همگی جوانان خوش‌مشرب و با نشاطی به نظر می‌رسیدند. در این یک هفته‌ای که میهمان سرکنسول بودم، هم‌صحبتی با آنان به هیچ‌وجه خسته‌کننده نبود. آنها پس از مشهد عازم سرخس و پنج‌ده بودند. تصمیم داشتند به دیدن مرو و سمرقند بروند. من در طول سفر آنها را مجدداً ملاقات کردم. سر میز شام سرمنشی سفارت آقای موشنیکوف<sup>۱</sup> هم حضور داشت. او به زودی در عشق‌آباد با دختر جوانی از کشور فنلاند به نام دوشیزه فن‌شولوتز<sup>۲</sup> ازدواج می‌کرد. من مدتی بعد پدر سرشناس این دوشیزه را ملاقات کردم. گذشته از آنها منشی ایرانی کنسولگری، میرزا که روسی را به‌راحتی صحبت

می‌کرد و انسان خوب و مهربانی بود، نیز سر میز شام حاضر بود. میز شام هم مانند سایر قسمت‌های کاخ به سبک اروپائی آراسته شده بود. میز کوچکی در گوشه‌ای قرار داشت و به روی آن ودکا، خاویار اصل، انواع ماهی‌های دریای مازندران، ترش‌یجات و مخلفات دیگر که بعضی از آنها از بوشهر در ساحل خلیج‌فارس در فاصله ۱۵۰۰ کیلومتری حمل شده بود، به حد وفور چیده شده بود. سر میز غذاخوری انواع غذاها و شراب‌های عالی یکی پس از دیگری داده می‌شد. هنگام صرف شام‌پایین سرکنسول جام خود را به سلامتی فرانسه و سوئد نوشید. شرایط میز شام و صحبت‌های دلچسب میهمانان قابل وصف نیست. این گنجی بود که من با سفر یک ماهه خود در گرد و غبار، کویرها و کوه‌ها به دست آورده بودم. میهمانان فرانسوی هم از این اشرافیت در دل کویر در تعجب بودند. اگر زنگ کاروان، بانگ اذان از مناره‌های مسجد یا صدای درویشی ما را به خود نمی‌آورد، احساس می‌کردیم در پاریس هستیم.

میز غذای روزهای بعد هم سلطنتی بود. روزانه چند ساعتی به دیدن شهر می‌رفتیم. ساعات قبل و بعد صبحانه دوم را صرف تماشای اطراف قصر می‌کردیم. گاهی پیاده به قدم زدن پرداخته و گاهی سواره به دیدن نقاط دوردست می‌رفتیم. همواره چند ایرانی و یک قزاق به همراه ما بودند و میرزا تمام جزئیات را برای ما توضیح می‌داد. پیش از شرح دیدنی‌های مشهد، اجازه می‌خواهم در ابتدا قدری در مورد تاریخچه این شهر توضیح دهم. ایرانیان معتقدند که جمشید<sup>۱</sup> از شاهان باستانی ایران زمین، شهر طوس را بنا نهاد. خرابه‌های این شهر هنوز در چند فرسنگی مشهد باقیست. طوس در زمان خلافت هارون‌الرشید شهر بزرگ و مهمی‌گشت و با چند اتفاق ناگوار بسیار مشهور شد. والی خراسان عیسی بن علی با مردم بدرفتاری می‌کرد و باعث ناراحتی اهالی می‌شد. هارون مصمم شد شخصاً به کار این والی بدنام رسیدگی کرده و او را به سزای اعمال خویش برساند. ابتدا فرزند خود مأمون را به مرو فرستاد و آنگاه خود با سپاه عظیمی به سمت این نقطه دور افتاده از قلمرو خود حرکت کرد و به طوس رسید. او در این شهر بیمار شد. بدن ضعیف وی طاقت بیماری را نداشت و در روز ۲۴ مارس سال ۸۰۹ میلادی در سن ۴۵ سالگی از دنیا رفت. جسد وی در خارج از طوس، مکانی که امروزه مشهد نام دارد، دفن شد.

امام هشتم شیعیان، علی‌سوم الرضاع، که در بین ایرانیان به نام امام رضاع خوانده می‌شود، در سال ۸۱۸ میلادی در طوس وفات یافت و بنا به دستور مأمون در کنار خلیفه در مشهد دفن شد. شیعیان این امام خود را هم شهید می‌دانند و عقیده دارند مأمون وی را مسموم کرده است. به این دلیل مأمون مورد غضب ایرانیان می‌باشد. ابن‌بطوطه که در اواسط قرن ۱۴ میلادی از مشهد دیدن کرده می‌نویسد که زوار امام رضاع قبر هارون را لگدمال می‌کردند.

به زودی زوار بیشماری عازم مشهد شده و در اطراف محل دفن امام خانه‌هایی ساختند. آنگاه مساجد و مدارس دینی تأسیس گشت و تعداد کاروانسراها، حمام‌ها و مغازه‌ها بیشتر

۱. از پادشاهان اسطوره‌ای پیشدادی که در اوستا بیم نام دارد. او سرانجام به دست ضحاک کشته شد. بنا بر گزارش اوستا، او آریانیان را پس از یخبندانی بزرگ از سرزمین‌های سرد به ایران رهنمون شد.

و بیشتر شد. دور تا دور این محل که سابقاً سناباد نام داشت، برج و بارویی کشیده شد و نام آن به مشهد تغییر یافت. معنی لغت مشهد، محل شهادت است. برای تفاوت میان این مشهد و مکان مقدس محل دفن امام علی<sup>ع</sup> در نجف، کلمه الرضاع یا مقدس به نام این شهر اضافه گشت.

همزمان با شکوفائی مشهد، طوس اهمیت خود را از دست داد، به همان طریق که ری پس از بزرگ شدن تهران که در ابتدا خرابه‌ای بیش نبود، به شهر کم‌اهمیتی تبدیل شد. از دیدنی‌های طوس مقبره فردوسی است که به روی آن ساختمان بزرگی شبیه مسجد بنا شده است. فردوسی در سال ۱۰۱۰ میلادی در طوس چشم به جهان گشود.

مشهد هم مانند سایر شهرها و روستاهای این منطقه از هجوم اشرا در امان نبوده و در طول سال‌ها مورد حمله ازبک‌ها، ترکمن‌ها و افغان‌ها قرار گرفته است. در سال ۱۵۸۷ میلادی ازبک‌ها شهر را تاراج کردند و تعداد زیادی از اهالی شهر را گردن زدند. حدود ۱۰ سال طول کشید تا در زمان شاه عباس بزرگ شهر مجدداً شکوفا شد. در زمان نادر شاه مشهد یکی از ۴ شهر بزرگ ایالت پهنور خراسان شد. نوه او شاه‌رخ میرزا<sup>۱</sup> شهر را از شر تجاوز اشرا و افغان‌ها نجات داد. سال‌ها بعد آغامحمد خان شهر را تصرف کرد. از آن پس مشهد یکی از شهرهای ایران و والی‌نشین ایالت بزرگ خراسان شد. شهر در زمان ما برج و بارویی با ۵ دروازه دارد. تعداد اهالی آن حدود ۸۰ هزار نفر است اما این رقم در روایت‌های مختلف متفاوت می‌باشد. تعداد سکنه شهر بنا به نوشته کانول<sup>۲</sup> ۴۵ هزار، فهریه<sup>۳</sup> ۶۰ هزار، ایستویچ<sup>۴</sup> ۸۰ تا ۱۰۰ هزار و دانوون<sup>۵</sup> ۵۰ هزار نفر گزارش شده است.

خواننده حتماً متوجه شده است که این حرم امام رضاع می‌باشد که این سیل عظیم زوار را به این شهر می‌کشاند. این سفر حدود ۱۰۰۰ سال به همین ترتیب انجام یافته و علت شکوه و جلال شهر شده است. در اینجا نوشته کوتاه پرفسور مولر<sup>۶</sup> را نقل می‌کنم.

"شیعیان سعی می‌کنند تا آنجا که ممکن است تمامی اعتقادات سنی‌ها را زیر پا قرار دهند. اهل تسنن عقیده دارند که سه جانشین اول پیامبر اسلام، ابوبکر، عمر و عثمان از مردان خدا بودند اما در مورد خلیفه چهارم حضرت علی<sup>ع</sup> چنین نظری ندارند. آنها گذشته از ۴ خلیفه اول، تعدادی از اطرافیان پیامبر را هم اشخاص مقدس و باخدائی می‌دانند. شیعیان خلفای اموی و عباسی را ناخلف دانسته و خلافت را شایسته حضرت علی<sup>ع</sup> و ۱۱ تن از نوادگان او می‌دانند و از این ۱۲ تن به نام امام یاد می‌کنند. امام اول شیعیان حضرت

۱. فرزند رضاعی میرزا، چهارمین پادشاه دودمان افشاری که جانشین ابراهیم شاه شد. شاه‌رخ از ۱۱۲۷ تا ۱۱۲۹ خ بر ایران پادشاهی کرد اما تا سال ۱۱۷۴ خ یا ۱۲۱۰ ه ق در حال کوری حاکم مشهد بود.

۲. Ferrier. ۳. Connoll.

۴. Eastwich ادوارد باک‌هاووس ایستویچ، تولد ۱۸۱۴، درگذشت ۱۶ ژوئیه ۱۸۸۳ م، شرق‌شناس انگلیسی و عضو پارلمان که از ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۳ م به عنوان منشی یک هیئت انگلیسی در ایران اقامت داشت. او یادداشت‌های خود را تحت عنوان "روزشمار یک دیپلمات" پس از مراجعت به کشورش به چاپ رساند.

۵. O'Donovan

۶. Müller فردریش ماکس مولر، تولد ۶ دسامبر ۱۸۲۳، درگذشت ۲۸ اکتبر ۱۹۰۰ م، فیلسوف، زبان‌شناس و شرق‌شناس آلمانی

علی می‌باشد که به گفته آنان شخص پیامبر او را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده است. پس از او امامت به فرزندان او به نام حسن<sup>ع</sup> و حسین<sup>ع</sup> می‌رسد و سپس در خانواده امام حسین<sup>ع</sup> از پدر به فرزند به صورت موروثی ادامه پیدا می‌کند. امام چهارم با نام علی دوم و لقب زین‌العابدین<sup>ع</sup>، امام پنجم محمدباقر<sup>ع</sup>، امام ششم جعفر صادق<sup>ع</sup>، امام هفتم موسی کاظم<sup>ع</sup>، امام هشتم علی سوم الرضا<sup>ع</sup>، امام نهم محمد دوم الجواد<sup>ع</sup>، امام دهم علی چهارم العسگری<sup>ع</sup>، امام یازدهم حسن دوم<sup>ع</sup> و در نهایت امام دوازدهم محمد سوم المهدی<sup>ع</sup> که رجعت و ظهور او در آخرالایام انجام خواهد شد.

همانگونه که قبلاً بیان شد امام رضا<sup>ع</sup> در زمان خلافت مأمون (۸۳۳-۸۱۳ میلادی) زندگی می‌کرد. او به پشتوانه ایرانیان، که او را امام خود می‌دانستند، مقام والائی یافت. خلیفه در صدد برآمد رابطه بین عباسیان و علویان را بهتر کند. در مدت کوتاهی امام رضا<sup>ع</sup> بهای داماد خلیفه بودن را با شهادت و خون خود پرداخت کرد. بر روی محل تدفین وی مانند حرم حضرت علی<sup>ع</sup> در نجف، امام حسین<sup>ع</sup> در کربلا، امام موسی<sup>ع</sup> و دختر او فاطمه<sup>س</sup> در قم گنبدی ساخته شد که نمایانگر نهایت تقدس آنها در بین شیعیان است. شیعیان در نکاتی که به امامان آنها مربوط می‌شود بسیار حساس هستند و خود را طعمه دسیسه‌های اهل سنت که به نظر آنها بی‌خدا و غاصب می‌باشند، می‌دانند.

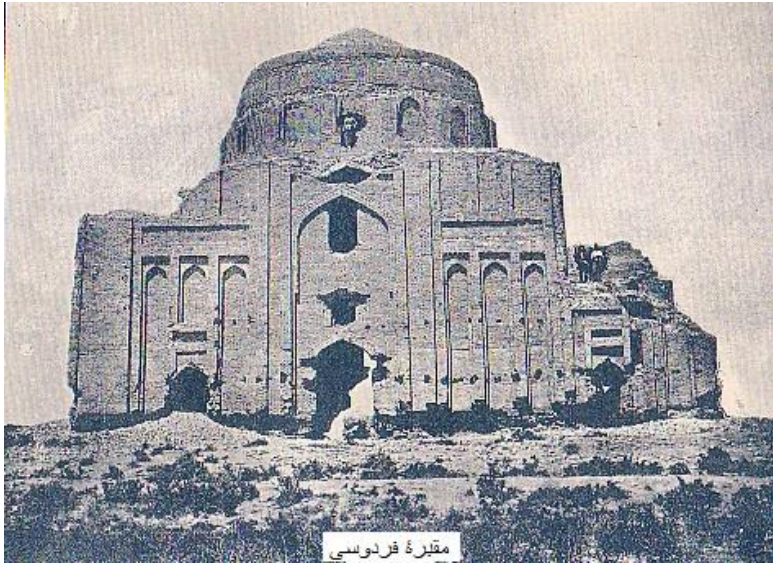
به علت اختلافات سیاسی بین ایرانیان و ترک‌ها، راه عبور شیعیان ایران برای حج و زیارت شهرهای مقدس مکه و مدینه مسدود شد اما در زمان خلافت سلطان عبدالمجید<sup>۱</sup> به زوار ایرانی و شیعیان مجدداً اجازه عبور از خاک دولت عثمانی داده شد. از آنجائیکه فقط تعداد معدودی از زوار اجازه عبور از خاک دولت عثمانی را پیدا می‌کردند اکثر ایرانیان ترجیح دادند در عوض حج، به زیارت قبور مقدس امامان در نجف، کربلا، قم و مشهد نائل آیند. اشخاص ثروتمند وصیت می‌کنند جسد آنها در یکی از این شهرهای مقدس شیعیان دفن شود. اجساد مؤمنین حتی از نقاط دوردستی مانند هند بر پشت شتران حمل شده و در جوار حرم یکی از امامان دفن می‌شود. شیعیان بر این عقیده اند که اگر در جوار حرم یکی از امامان دفن شوند روز قیامت امام دست آنها را خواهد گرفت و آنها را با خود به بهشت خواهد برد.

تعداد زیادی اشیاء از زمان امامان در ایران نگهداری می‌شود. شاردن<sup>۲</sup> می‌نویسد در مسجد شاه اصفهان، قفسه چوبی با طلاکاری‌هایی وجود دارد که در داخل آن از دو شیئی مقدس بازمانده از زمان امامان به طرز بسیار محترمانه حفاظت می‌شود. یکی از آنها قرآنی به خط امام رضا<sup>ع</sup> و دیگری پیراهن خون‌آلود امام حسین<sup>ع</sup> است. این پیراهن فقط در

۱. فرزند سلطان محمود دوم و ۳۱ سلطان عثمانی، تولد ۲۵ آوریل ۱۸۲۳، درگذشت ۲۵ ژوئن ۱۸۶۱ م، خلافت از اول ژوئیه ۱۸۳۹ تا زمان مرگ

۲. Chardin ژان شاردن متولد ۱۶ نوامبر ۱۶۴۳ در فرانسه، درگذشت ۵ ژانویه ۱۷۱۳ م در لندن، فرزند جواهر فروش پرتستان فرانسوی که با دوست اهل لیون خود به نام آنتونی ریسن در سال ۱۶۶۴ م برای سیاحت و تجارت به سمت ایران و هند سفر کرد. ورود او به اصفهان در سال ۱۶۶۶ در آخرین سال سلطنت شاه عباس دوم بود. او در ۱۶۷۰ م به فرانسه مراجعت نمود. در سال ۱۶۷۱ کتابی به نام "تاجگذاری شاه سلیمان" به چاپ رساند. ژاردن در سال ۱۶۷۳ سفر دیگری به ایران کرد و تا سال ۱۶۷۷ م در ایران اقامت نمود. او سفرنامه دوم خود را به نام "سفرهای ایران" در سال ۱۶۸۶ م به چاپ رساند.

مواردی مانند شورش و یا تسخیر شهر که مملکت در خطر باشد، از قفسه خارج می‌شود. ایرانیان اطمینان دارند اگر این پیراهن را بر سر نیزه‌ای نصب کرده و در جلو قشون حمل کنند، دشمن عقب‌نشینی کرده و از مقابل آنها فرار می‌کند.



در اینجا من اطلاعات و مشاهدات خود را از مشهد مقدس نقل می‌کنم. من به خاطر این اطلاعات از سرکنسول روس و میرزای ایرانی سرکنسولگری نهایت تشکر را دارم. مشهد پایتخت خراسان بوده و از سه طرف توسط کوه‌هایی احاطه شده است. در جهت شرق، بیابانی واقع شده که تا هریرود در مرز افغانستان ادامه دارد. رودخانه کشف‌رود، یکی از شاخه‌های هریرود، از این بیابان می‌گذرد. این رودخانه به موازات کوه‌های بینالوند، هزار مسجد و کوه‌های کوران داغ و کپه داغ، بین ایران و جلگه فراسوی کاسپین جریان دارد. کشف‌رود از جهت شمال غرب سرچشمه گرفته و به سمت جنوب شرق جاریست. حرم مطهر یک میدان بزرگ است که با زنجیر بسته شده و ورود غیرمسلمانان ممنوع می‌باشد، به این دلیل دادن اطلاعات دقیق در مورد شهر بسیار مشکل می‌شود. بهترین بازارها، مساجد، مدارس و حمام‌های شهر در این منطقه واقع شده‌اند. برای دادن اطلاعات دقیق‌تری از شهر، پیاده روی روز ۱۵ اکتبر به همراه میرزا را بیان می‌کنم. در این روز باد شدیدی می‌وزید و گرد و خاک همه جا را فرا گرفته بود. این روز برای مسلمانان روز مقدسی بود. از این روزهای مقدس در مشهد فراوان است و تعداد آنها بیشتر از سایر شهرهای ایران می‌باشد. قسمتی از بازار مجاور محدوده حرم تعطیل بود و به یک تونل باریک و تاریک شباهت داشت. وقتی به نزدیکی خیابان کوچکی رسیدیم میرزا گفت که به یکی از ورودی‌های حرم نزدیک می‌شویم و برای جلوگیری از بدرفتاری‌های زوار باید مراجعت کنیم. این خیابان همیشه شلوغ، پررفت و آمد و سرزنده

می‌باشد و به عنوان شاه‌رگ تجاری شهر به حساب می‌آید. این خیابان در قسمتی دو شاخه شده و خیابان بالا و خیابان پائین خوانده می‌شود. نهر نسبتاً بزرگی در کنار این خیابان جریان دارد و نام آن هم نهر خیابان است. پهنای نهر، حدود دو تا سه متر می‌باشد. به نظر می‌رسید که آب کثیف آن جریانی ندارد. چند حیوان بارکش به خوردن از آب این نهر مشغول بودند. دو طرف آن به وسیله پل‌های سنگی متعددی به هم مربوط می‌گردد. چند ردیف درخت پربزرگ خیابان را سایه می‌کند. دستفروش‌ها بالای بساط خود چادرهای پارچه‌ای می‌کشند. خیابان همواره مملو از جمعیت است، درویش، ملاحا، گدایان، زنان و کودکان در سرتاسر مسیر در رفت و آمدند. ایستگاه‌های انتظامی با سربازان ایرانی امنیت شهر را تأمین می‌کند. خانه‌ها، مغازه‌ها و کارگاه‌ها کوتاه و کوچک هستند.

از قسمتی از خیابان، دروازه حرم امام رضاء با ظاهر کاشی‌کاری شده زیبا نمایان است. در ساختمان‌های اطراف، مدارسی قرار دارد که با درآمد حرم اداره می‌شوند. مهمترین این مدارس مدرسه حاجی‌حسن و مدرسه نواب می‌باشد. در این قسمت، ساختمان دیگری شبیه به مسجد به چشم می‌خورد که در اطراف آن غرفه‌هایی ساخته شده است. در قسمت بالای دیوار آن نوشته‌ای به زبان عربی دیده می‌شود. اسم این بنا مقبره نادر است و محل دفن نادر شاه می‌باشد. گفته می‌شود زمانی که آغامحمد خان قدرت را به دست گرفت در سفری به مشهد دستور داد بقایای جسد نادر شاه را خارج کرده و در میدانی بریزند. در یک طرف این محوطه کاروانسرای قرار دارد. میرزا یک قبر معمولی با سنگ دو متری را به من نشان داد که در زیر سایه درخت توتی قرار داشت. این قبر جدید نادر بود. آغا محمد خان با این کار خفیف و غیراخلاقی، خشم خود را نسبت به نادر ابراز نمود. نادری که در شجاعت در میادین جنگ، یک سرگردن از او بالاتر بود. در این قسمت در نظر دارم چند جمله راجع به نادر شاه بنویسم.

نادر شاه در قرن ۱۸ میلادی سلطنت می‌کرد. در اروپا او به نام تاماس‌قلی خان معروف است. او در تاریخ جدید ایران نقش به‌سزائی دارد و با فتوحات خود نهایت درجات افتخار را به دست آورده است. اما از طرف دیگر سیاست‌های غلط و شکست‌های نظامی او در سال‌های آخر سلطنتش، ایران را از قله افتخارات به زیر کشید، به طوری که کشور هرگز عظمت گذشته خود را باز نیافت. علت اصلی تلاش من برای دیدن مقبره وی به خاطر شباهت وی به کارل دوازدهم<sup>۱</sup> پادشاه سوئد می‌باشد. کارل پس از شکست از ترک‌ها و پیش از اینکه به ضرب گلوله کشته شود، خاک کشورهای اروپائی را با فتوحات خود در نوردید و برای جهانگشائی حتی به آسیا لشکرکشی کرد تا با اعلام نهایت تنفر خود از انسانیت و انسان‌ها، جنگ‌های تازه‌ای را آغاز کند.

نادر شاه در ۲۸ محرم سال ۱۱۰۰ هجری قمری برابر ۲۲ نوامبر ۱۶۸۸ میلادی در خانواده فقیر و تنگدستی از قبیله افشار چشم به جهان گشود. به زودی شجاعت خود را به رئیس قبیله ثابت نمود. آنگاه میل به تاخت و تاز و تاراج در او بیدار شد. لشگری با سه هزار سرباز فراهم آورد و در خراسان قدرتی کسب کرد. در این ایام شاه طهماسب دوم

۱. Karl XII یا شاه جنگجو، تولد ۱۷ ژوئن سال ۱۶۸۲، قتل ۳۰ نوامبر ۱۷۱۸ م، پادشاه کشورگشای سوئد از سال ۱۶۹۷ که لشکرکشی‌های فراوانی انجام داد.

پادشاه ضعیف اما عادل صفوی سلطنت می‌کرد. او در جنگ‌های خود با روس‌ها و ترک‌ها تعدادی از ایالات سرحدی ایران را از دست داده بود. برای نگهداری از تاج و تخت خود و باقیمانده ایالات، مجبور شد از ایالات کمک گرفته و با آنها همپیمان شود. در این شرایط نادر قدم پیش نهاد و از کمک خود به شاه دریغ نورزید. به این دلیل شاه با تاخت و تاز نادر در خراسان مخالفتی نکرد، حتی از اینکه نادر سپس با قشون خود به کمک وی خواهد آمد، خوشحال هم بود.

در این شرایط اوضاع تغییر کرد و بین دشمنان شاه که به دنبال تاج و تخت وی بودند، اختلاف افتاد. در طول مدتی کمتر از یک سال شاه با کمک نادر، افغان‌ها را از ایران بیرون راند و ترک‌ها را که همیشه در نبردها پیروز بودند، به سختی شکست داد. حالا نادر قدرتمندترین سردار قشون ایران شده بود. شاه طهماسب که نادر به دنبال تاج و تخت وی بود، او را فرمانده سپاه خود کرد و او در لشکرکشی معروف سال ۱۷۲۸ میلادی با شجاعت تمام، مناطقی را که ترک‌ها در جنگ‌های گذشته از شاه طهماسب گرفته بودند، باز پس ستاند. آنگاه شورشیانی را که در مدت ضعف دولت مرکزی به خاطر جنگ با همسایگان، کشور را تکه تکه کرده بودند، سرکوب کرد. در این ایام اشرف فرمانده سپاه افغان تا اصفهان پیش رفته و پایتخت را اشغال کرده بود و در صدد بود شاه طهماسب را که فرصت نیافته بود نیروهای خود را جمع کند، از سلطنت خلع نماید. او در سپتامبر ۱۷۲۸ میلادی در رأس ۳۰ هزار سرباز افغان به مقابله با نادر شتافت. نادر با قشون خود در روستای ده ملا در نزدیکی دامغان بود. درگیری‌های خونینی روی داد و در ۶ نوامبر سال ۱۷۲۸ میلادی جنگ به نفع نادر خاتمه یافت. در این درگیری‌ها ۱۲ هزار تن از نیروهای افغان کشته شدند. پس از این دو پیروزی چشمگیر، نادر وارد اصفهان شد و در ماه دسامبر همان سال شاه طهماسب هم به اصفهان مراجعت کرد. شاه طهماسب دوم برای قدردانی از زحمات نادر او را به لقب طهماسب قلی‌خان مفتخر نمود. اشرف در اوایل سال ۱۷۲۹ میلادی از غصه فوت کرد.

حالا شاه طهماسب مجدداً تمامی کشور را در اختیار داشت. البته هنوز همدان، کرمانشاه، اردبیل، بغداد و چند شهر دیگر در اختیار ترک‌ها بودند. نادر شیراز و سه شهر اول را فتح کرده به خاک کشور ضمیمه نمود. آنگاه شورش در هرات او را از غرب به شرق کشور دعوت کرد. پس از نبرد کوتاهی نادر شورش را خواباند. شورشیان هرات در ۹ فوریه سال ۱۷۳۱ میلادی تسلیم شدند و به این ترتیب تمام خراسان در اختیار نادر قرار گرفت.

در این شرایط به شاه طهماسب خبر رسید که ترک‌ها مجدداً به مناطق غربی کشور لشکر کشی کرده‌اند. او در رأس ۲۰ هزار سرباز از اصفهان به سمت قزوین حرکت نمود. قشونی که نادر باقی گذاشته بود در این شهر به سپاه شاه پیوست. شاه در ابتدا ترک‌ها را شکست داد اما مجدداً از فرمانده قشون ترک‌ها به نام علی پاشا شکست خورد. احمد پاشا پیروزی دیگری نصیب خود کرد و شاه به اجبار به قرارداد ننگینی تن داد.

نادر میرزا، شاه را به خاطر این شکست و اینکه نام ایران را لکه‌دار کرده بود هرگز نبخشید. از اینرو به همراه سپاهیان خود که اکثراً از تاتارهای قبایل او بودند، به اصفهان

رفت و شاه را خلع کرده او را به خراسان تبعید نمود. روز ۲۶ ماه اوت سال ۱۷۳۱ میلادی شاه به همراه حرم خود اصفهان را به مقصد مشهد از طریق یزد ترک کرد. او مدت زیادی در مشهد زندگی نکرد و به دستور نادر به قتل رسید.

سه روز پس از عزیمت شاه به مشهد، طهماسب قلی‌خان فرزند ۸ ماهه شاه را با نام شاه عباس سوم<sup>۱</sup> به تخت شاهی نشاند و خود قدرت را به دست گرفت. شاه عباس سوم در سال ۱۷۳۶ میلادی از دنیا رفت. در مدت کوتاه سلطنت وی، نادر به همراه قشون خود در چندین جنگ شرکت کرد و با پیروزی مراجعت نمود. از جمله ترکان را به سختی شکست داد، شورشیان ارمنستان و گرجستان را به جای خود نشاند و ایالاتی را که شاه طهماسب دوم از دست داده بود بازپس گرفت. در سال ۱۷۳۴ میلادی او باکو و دربند و ایالاتی را که روس‌ها از ایران گرفته بودند به ایران باز گرداند. در ماه ژوئیه ۱۷۳۲ میلادی در بغداد از تاپال عثمان ترک شکست سختی خورد اما در ماه نوامبر همان سال شکست خود در مقابل قشون ترک را جبران کرد.

نادر در ژانویه ۱۷۳۵ میلادی از طرف فرماندهان جنگجوی خود به شاهی انتخاب شد و با نام نادر شاه به تخت سلطنت نشست. گفته می‌شود نادر به گروهی از این فرماندهان رشوه داده بود و گروه دیگری از آنها فریب ظاهر تنومند، قد بلند و جثه قوی او را خوردند. این اتفاق در دشت مغان در ساحل رود ارس اتفاق افتاد. روز ۸ مارس ۱۷۳۵ میلادی از طرف منجمین روز نیکی برای تاجگذاری زیج شد و نادر تاج بر سر نهاد. در این ایام او ۴۸ ساله بود.

اولین کاری که نادر در مقام شاه انجام داد رسیدگی به دین کشور بود. او از خصومت بین اهل تسنن و شیعیان خسته شده بود و تصمیم گرفت قدرت را به طور مساوی بین این دو مذهب تقسیم کند اما روحانیون شیعه با پشتیبانی اکثریت مردم شیعه مذهب کشور، با این تغییرات مخالفت کردند. نادر برای جلوگیری از سازماندهی مردم توسط روحانیون شیعه، تمام دارائی‌های آنها را که مهمترین قدرت آنها بود، از آنها گرفت. روحانیون و ملاها را احضار کرد و از آنها سؤال نمود که آنها پول خود را صرف چه کاری می‌کنند. آنها در پاسخ گفتند که پول‌های خود را صرف دین، حقوق طلاب، مخارج مدارس، مخارج دعا برای بقای سلطنت، سلامت شاه و در راه پیشرفت مملکت خرج می‌کنند. نادر پاسخ داد کشور در ۵۰ سال اخیر در فلاکت بوده، زیرا ایران در تمامی جنگ‌ها شکست خورده است، پول‌های شما از این پس، خرج قشون و سربازان خواهد شد و من شخصاً مخارج مدارس و حقوق طلاب را پرداخت خواهم کرد. گفته می‌شود مجموع این دارائی‌ها به ۳۶ میلیون کرون سوئد می‌رسید.

خساست نادر نهایت نداشت. پیروزی‌های بلانقطاع که از مشخصه‌های سلطنت وی می‌باشد، با لشکرکشی به هندوستان به اوج خود رسید. او برای انتخاب زمان مناسب برای حمله، جاسوس‌هایی به شهر دهلی، پایتخت هند فرستاد. با استفاده از اختلافات داخلی هند، او در محرم ۱۱۵۰ هجری قمری برابر آوریل ۱۷۳۷ میلادی حمله خود را آغاز کرد. پس

۱. یازدهمین پادشاه دودمان صفوی، فرزند شاه سلطان‌حسین نهمین شاه صفوی و جانشین شاه طهماسب دوم بود که از ۱۱۱۱ تا ۱۱۱۴ خ پادشاهی کرد.



از تصرف قندهار فرزند خود رضاقلی میرزا<sup>۱</sup> را در آنجا گذاشت. نادر با مهارت بسیار و شانس بهتری نسبت به اسکندر کبیر، در تاریخ ۱۱ مارس سال ۱۷۳۸ میلادی هندوستان را تصرف کرد. او از کوه‌های صعب‌العبور مسیر که اسکندر از عبور از آنها خودداری کرده بود، گذشت و پس از چندی پادشاه این کشور بزرگ و حاصلخیز را که محمدشاه نام داشت به همراه تمامی درباریان اسیر کرد. دهلی تاراج شد و اهالی بسیاری در خون خود غلتیدند. چند روز بعد پادشاه ترسوی هند یکی از دختران خود را به عقد پسر نادر به نام نصرالله میرزا درآورد. مراسم جشن عروسی روز ۲۵ مارس با شکوه و جلال خاصی در دهلی که غرق در آتش و خون بوده و هزاران کشته داده بود، انجام شد. چند روز بعد پادشاه هند از دست‌های خون‌آلود نادر استوارنامه خود را دریافت کرد. مطابق این قرارداد نادر اختیار قسمت کوچکی از مملکت پهناور هند را به محمدشاه داده بود.

در گنجخانه پادشاه هند، نادر جواهرات، طلا، نقره، اسلحه‌های مزین به سنگ‌های قیمتی، عتیقه‌جات و زیورآلاتی به ارزش ۸۷ میلیون پوند استرلینگ به دست آورد. از جمله اجناس گرانبها، تخت‌طاووس<sup>۲</sup> می‌باشد که با طلا و جواهرات آذین شده و ناصرالدین شاه در سال ۱۸۹۰ میلادی در تهران در کنار آن فرستاده پادشاه سوئد و نروژ را به حضور پذیرفت. نادرشاه پس از دو ماه اقامت در دهلی، در ماه مه همان سال از طریق افغانستان به اصفهان مراجعت نمود. غنایم جنگی به قدری زیاد بود که کسی به دنبال شترهائی که با بارهای گرانقیمت خود در معابر صعب‌العبور افغانستان به ته دره می‌افتادند، نمی‌رفت.

نادر پس از مراجعت در عوض استراحت به فکر لشکرکشی دیگری به افغانستان افتاد و جنگ معروف خیوه را در سال ۱۷۴۰ میلادی آغاز کرد. مهمترین لشکرکشی‌های نادر، جنگ‌های او با ترکان عثمانی می‌باشد. او موفق شد ایالات از دست رفته ایران را به کشور بازگرداند. گفته می‌شود نادر با رسیدن به قلب کشور عثمانی در نظر داشت ایرانیان و ترک‌ها را با هم آشتی دهد و کدورت‌های بین شیعه و اهل سنت را پایان بخشد، اما اجل مهلت نداد.

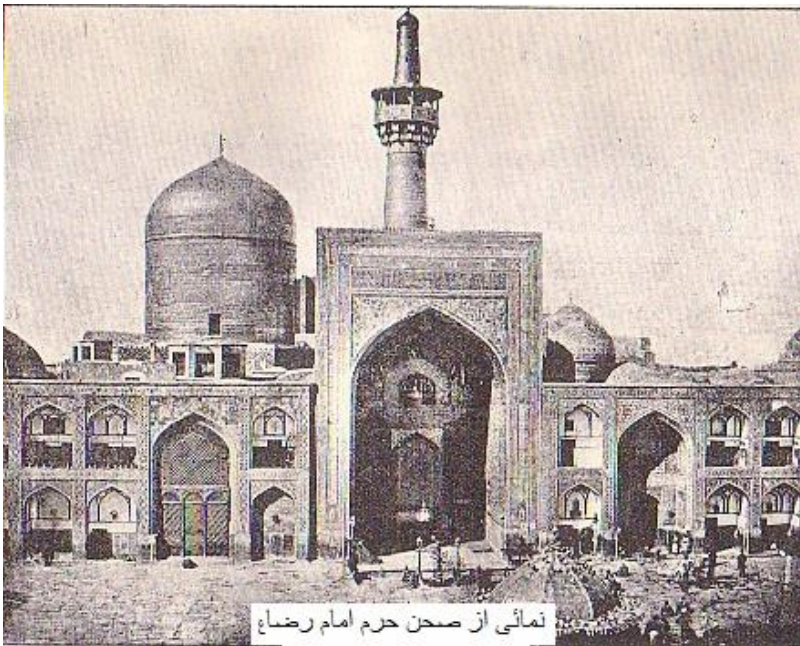
هانوی<sup>۳</sup> انگلیسی که در زمان سلطنت نادر در ایران به سر برده شخصیت او را چنین بیان می‌کند. "پیروزی‌ها و خوش‌اقبالی‌ها نادر را کور کرده بود. او یکی از قهارترین سلاطین تاریخ دنیا به شمار می‌آید. نادر به مسئولیتی که تاج‌گذاری کشور باستانی ایران

۱. پسر ارشد نادر شاه که در اواخر سلطنت نادر به دستور او کور شد. پس از قتل نادر او در سال ۱۱۲۷ خ، ۱۱۶۱ ه ق یا ۱۷۴۸ م به دست پسر عموی خود علی‌قلی خان ملقب به عادل شاه به قتل رسید.

۲. تخت طاووس سلسله قاجار تختی بود که در آغاز تخت خورشید نام داشت و یکی از تخت‌های جواهر نشان سلطنتی ایران بود که به فرمان فتح‌علی شاه و به مباشرت صدراعظم وی حاجی محمدحسین خان صدر اصفهانی ملقب به نظام‌الدوله، در سال ۱۲۱۶ ه ق توسط جواهرسازان اصفهان ساخته شد و پس از ازدواج فتح‌علی شاه با طاووس تاج‌الدوله این تخت به نام وی تخت‌طاووس نامیده شد. این تخت با تخت طاووسی که نادرشاه به همراه جواهرات کوه نور و دریای نور از نبرد هندوستان به ایران آورد تفاوت دارد. تخت طاووس نادر با مرگ وی توسط غارتگران تخریب و به یغما برده شد.

۳. Hanway یوناس هانوی، تولد ۱۷۱۲ در پورتموت، درگذشت ۵ سپتامبر ۱۷۸۶ م، سیاح انگلیسی، او روز ۱۰ سپتامبر ۱۷۴۳ م از سنت پترزبورگ به مقصد ایران حرکت کرد و روز ۲۲ نوامبر همان سال به ایران قدم نهاد. او به زحمت خود را به اطراق نادر شاه رساند و چند سال در ایران اقامت نمود. او در ۲۸ اکتبر سال ۱۷۵۰ م به انگلستان مراجعت کرد و سفرنامه خود را در سال ۱۷۵۳ م منتشر نمود.

دربر داشت، عمل نکرد. او همواره در پی هدف و افتخاری بالاتر بود و خود را قدرت مطلق می‌دانست. البته او قدرت مطلقه را مانند تمام پادشاهان خونخوار، به بهای فشار مادی به مردم، پایمال کردن امیدها، قتل هزاران تن از اهالی و ترس آنها به دست آورد. اگرچه نام او در تاریخ زنده خواهد ماند اما مردم ایران دوران سلطنت وی را با تلخی و تنفر به خاطر می‌آورند و هرگاه نام او بر زبان جاری شود لرزه به اندام آنان می‌افتد."



نمایی از صحن حرم امام رضا

هانوی نادر را مردی بلند قامت و قوی توصیف می‌کند. او چهره تیره‌ای داشت و چشمان با نفوذ او در زیر پیشانی بلندش می‌درخشید. صدای او بلند و رسا بود و در میدانی جنگ از فاصله دور از ورای چکاچک شمشیرها شنیده می‌شد. اسلحه مورد علاقه او تبرزین بود که در چادرش با آن بازی کرده و در میدان مبارزه آن را نصیب دشمنانش می‌نمود. چه تعداد مردانی که به ضرب تبرزین او کشته نشده‌اند. او هرگز نام یا قیافه اشخاص را فراموش نمی‌کرد و همه را در اقصی نقاط ایران بیاد داشت. بسیار کاری بود و به سرعت تصمیم می‌گرفت. عاشق جواهرات بود و همیشه عمامه خود را با سنگ‌های قیمتی زینت می‌داد. اغلب فیروزه‌ای در دست داشت و از دیدن آن لذت می‌برد. زنان را بسیار دوست می‌داشت و از آنها لذت می‌برد. او در سال‌های آخر عمر ۳۳ زن در حرم خود داشت.

در سال‌های سلطنت او خساست، شک و سنگدلی هم به خشونت او اضافه شد. در تمامی اعدام‌ها شخصاً حضور پیدا کرده از دیدن آن لذت می‌برد. گفته می‌شود هرگز صبحانه‌ای بدون تماشای گردن زدن کسی نخورد. پس از مراجعت از هند به پسر بزرگ

خود رضا قلی میرزا مشکوک شد. تصور می‌کرد او پشت سر پدر، نقشه‌هایی در سر می‌پروراند. روزی در نهایت خشم دستور داد چشم‌های وی را از کاسه درآورند. اما به زودی پشیمان شده، افسوس او تبدیل به خشم گشت و پس از آن دست به زشت‌ترین کارها زد. دستور داد در میدان شهر اصفهان، صدها ایرانی، ارمنی و هندو را گردن زده و از سرهای آنها در سقف مساجد کوهی بسازند.

ایرانیان جمله‌ای دارند به این مضمون که "جای شما بسیار خالی بود." در مقبره‌ای که نادر در مشهد دستور ساختن آن را برای خود داده بود، شخصی این جمله را نوشته بود: "نادر، هیچ بهاری نمی‌رسد مگر آنکه در مورد تو حرف و حدیث‌هایی گفته شود. نام تو در واقع خیلی بزرگ می‌باشد اما جای تو در اینجا خالی است." نادر دستور داد نویسنده این سطور را پیدا کنند ولو اینکه هزارن تومان خرج داشته باشد. از آنجائیکه مشخص بود که مرد تحصیلکرده‌ای این جمله را نوشته از خیلی از روحانیون و ملاها تحقیقاتی به عمل آمد. برای اعتراف، آنها را به شلاق می‌بستند به طوری که چند تن از آنها زیر مجازات جان خود را از دست دادند. او هنگام دستور دادن به حکام، آنها را ضرب و شتم می‌کرد تا وظایف خود را فراموش نکنند.

دو مرد با هم اختلاف داشته و به یکدیگر تهمت می‌زدند و نامه‌ای برای شاه نوشتند. نادر آنها را احضار کرد و برای پایان دادن به اختلاف آنها دستور داد چشمان هر دو را از کاسه درآورند. بعضی را دندان می‌شکست. به طور کل در مورد شکنجه، آزار و اذیت خیلی ابتکار به خرج می‌داد. در یکی از اعیاد، شاه از تکتک والیان پرسید: "از ولایت شما چه خبر؟" والیان پاسخ می‌داد: "همه چیز مطابق معمول خوب می‌باشد." نادر به ناگاه فریاد زد: "نالایقان خیانتکار، چقدر از پول‌های مرا خرج کرده‌اید؟" و در همان دم بدون تحقیقات، جزائی برای آنها صادر کرد و یا دستور گردن زدن آنها را داد. هیچکس جرأت نمی‌کرد از شاه هدیه‌ای بگیرد. حتی شخصیت‌های بزرگ اطراف او پای پیاده به اردو می‌رفتند زیرا اگر شاه پی‌می‌برد که آنها با اسب و همراهان خود می‌آیند، می‌گفت چرا پول‌های مرا بیهوده خرج می‌کنید. افسران قشون هرگز حق ملاقات با یکدیگر را نداشتند مگر آنکه در روز روشن و در حضور سایرین باشد. هیچکس حق ملاقات با غریبه‌ها را نداشت، زیرا نادر فکر می‌کرد آنها برای قتل وی برنامه‌ریزی می‌کنند.

روزی تبری با نوشته‌ای به چادر نادر افتاد. در این نامه او متهم شده بود که مستبد، بی‌دین و بی‌خدا می‌باشد. نویسنده سؤال کرده بود که او خود را کدامیک از این قدرتها می‌داند، خدا، شیطان، مستبد، شاه یا پیامبر. اگر خداست پس اطرافیان باید در مقابل او سجده کنند و اگر شاه است باید از مجازات اطرافیان صرف‌نظر کرده و محترم باشد. اگر او پیامبر است باید به وظیفه خود عمل نماید. نادر جواب نامه را اینچنین داد. "من نه خدایم و نه شیطان، نه مستبدم و نه خونخوار، حتی پیامبر هم نیستم. اما خدا مرا فرستاده تا انسان‌های گناهکار را به راه راست هدایت کنم." این نوشته و نامه ارسالی در محل مناسبی در اردو نصب شد تا همه آن را بخوانند.

گاهی او اقتدار شاهانه خود را فراموش می‌کرد و انسان نیکوسرشتی می‌شد. روایتی در مورد او گفته می‌شود و آن اینکه روزی نادر حاکمی تعیین کرد. به او گفت: "به خاطر

داشته‌باش که با فلان ملا نشست و برخاست نکنی. اما من مطمئن هستم تو شبانه به دیدار او خواهی رفت و راجع به من صحبت خواهید کرد. او به تو خواهد گفت هیچ شاهی چون من در جهان وجود ندارد ولی من مستبد هستم و هیچ ترحمی ندارم. به حرف‌های وی گوش فرامده".



نادر شاه در مورد خود و قدرتش افکار بلندی داشت. به روی سکه‌های زمان سلطنت وی نوشته شده است "نادر، شاه شاهان و افتخار زمان"، "ای سکه، سلطنت نادر شاهی که جهان را فتح کرد، مبارک باد"، "نادر، شاه افتخارات، شاه‌شاهان، قدرتمندترین سلطان جهان".

نادرشاه در اواخر سلطنت خود بسیار مشکوک و غضبناک شد. هیچ وزیر یا مشاورى نداشت. وزرا و مشاورین او قدرت تصمیم‌گیری نداشتند. آنها حتی جرأت نزدیک شدن به چادر وی را هم نمی‌کردند. هرگاه احضار می‌شدند حق نشستن نداشتند و باید ایستاده به سخنان وی گوش می‌دادند. دوران سلطنت وی یکی از اوراق خونین تاریخ ایران می‌باشد گرچه او افغان‌ها و ترک‌ها را سرکوب کرد و ایالاتی را که از ایران جدا شده بود باز پس ستاند. او با لشکرکشی خود به هند، اعتبار ایران را افزایش داده و ایران را قدرتمند نمود اما سپس کشور را به تباهی کشاند و مملکت پس از او تکه‌تکه شد.

رؤسای قبایل مختلف کشور در اقصی نقاط مملکت، به مدت ۵۰ سال بر سر به دست آوردن قدرت با هم مبارزه کردند ولی تا زمانی که آغامحمد خان قاجار بانی سلسله کنونی ایران در سال ۱۷۹۴ میلادی به تخت نشست، ایران آرامش نداشت. نادر مطلع بود که کشور پس از او ثباتی نخواهد داشت و سعی داشت تا زمانی که زنده است ایران را سربلند

کند. به این دلیل رؤسای قبایل قدرتمند کشور را پیش از سازماندهی شورش به جای خود می‌نشانند. با کوچکترین شکی بدون بازجویی، دستور می‌داد قدرتمندترین اشخاص را گردن بزنند. در مقابل مردم کشور خود، مانند یک حیوان وحشی رفتار می‌کرد. هرگز اجازه نداد اختیار مملکت لحظه‌ای از دستانش خارج شود. او می‌دانست که دشمنانش نقشه مرگ وی را می‌کشند و قصد به دست آوردن قدرت او را دارند. قشون خود را با دارائی‌هایی که از دشمنانش غصب کرده بود سر و سامان می‌داد. به هر نقطه‌ای از کشور که قدم می‌گذاشت حمام خونی به راه می‌انداخت. زمانی که مطمئن شد دشمنان او در بین اطرافیانش رخنه کرده‌اند و به زودی اختیار کشور را از دست خواهد داد، تصمیم گرفت به همراه چند تن از اشخاص بلندپایه هم‌قبیله خود به کلات نادری واقع در کوه‌های خراسان نقل مکان کرده و باقی عمر را در آنجا زندگی کند. اما این عمل به خاطر اتفاقی که افتاد هرگز عملی نشد. در ماه مه سال ۱۷۴۷ میلادی نادر برای سرکوبی شورشیان به مشهد لشکرکشی کرد. در محل میدان سلطان واقع در یک منزلی شمال غربی مشهد، سران قبایل ازبک، ترکمن و تاتار را احضار نمود و تصمیم خود مبنی بر کشتن تمامی ترک‌ها در قشون خود را به آنها اطلاع داد. اکثر سربازان قشون وی ترک بودند. قرار شد شبانگاه موشکی به هوا پرتاب شود و این علامت آغاز قتل‌عام قشون باشد. او وانمود کرد قصد دارد به سربازان ترک قشون خود هدایای نقدی داده و مقام‌های والای کشوری را به آنان تفویض نماید اما هدف او این بود که پس از ساختن مناره‌ها از سرهای بریده سربازان خود، به کلات نادری عزیمت کرده و باقی عمر را در آرامش به سر برد.

یک برده گرجی که در چادر نادر بود قسمتی از این مکالمه را شنید و به یکی از افسران ترک ایرانی اطلاع داد. این افسر خبرچینی را به اردو فرستاد و مشاهده کرد که سربازان تاتار مشغول تیز کردن شمشیرهای خود می‌باشند. چند تن از افسران برای مقابله با این نقشه شوم در مدت کوتاهی که تا پرتاب موشک باقی بود تصمیم گرفتند شاه را از میان بردارند. برای انجام این نقشه یکی از سرداران گارد افشاری به نام صالح‌بیک اعلام آمادگی نمود. او ۴ نفر از سربازانش را انتخاب کرد و منتظر دستور نشست. چند ساعت پیش از به هوا رفتن موشک، زمانی که نادر برای استراحت به چادر خود رفت، صالح‌بیک و همراهانش به نگهبانان چادر شاه اطلاع دادند که خبر مهمی برای شاه دارند و وارد محوطه چادرهای شاه شدند. آنها مجبور شدند یکی از مراقبین شاه را که قصد جلوگیری از ورود آنها را داشت از پای درآورده و پیرزنی را که ورود آنها را دیده بود، بکشند. آنها اطلاع نداشتند که شاه در کدام چادر به سر می‌برد. زمانی که تالو چند قطعه جواهر در زیر نور چراغ روغنی را در داخل چادری دیدند به محل اقامت نادر پی‌بردند. آنها وارد چادر شدند. نادر بیدار شد و در رختخواب خود نشست. شاه خنجر خود را کشید و از آنها سؤال کرد که این وقت شب چه می‌خواهند. بلافاصله صالح‌بیک ضربه‌ای به گردن نادر زد و خنجر به استخوان ترقوه نادر اصابت کرد. اما این ضربه کاری نبود و جلودار نادر نشد. شاه با ضربات خنجر دو تن از همراهان صالح‌بیک را از پا درآورد و سعی کرد با عجله خیمه را ترک کند اما پای او به یکی از طناب‌های چادر گرفت و سرنگون شد. نادر فریاد زد: "امان، من همه شما را خواهم بخشید." صالح‌بیک جواب داد: "تو هرگز به کسی

امان ندادی و به این خاطر قابل امان گرفتن نیستی" و لحظه‌ای بعد سر شاه را از بدن جدا کرد.

زمانی که خبر به گوش سربازان تاتار رسید، هیجانی در اردو افتاد و جنگ سختی بین تاتارها و سربازان ترک قشون در گرفت. پیش از طلوع آفتاب ۵ هزار جسد به روی زمین افتاده بود. آنگاه اطرافیان نادر از محل اردو متواری شدند.